

### متن پرسش

سلام خدمت استاد گرامی: ذیل شرح کتاب «بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهان بین دو جهان» شماره ۱۸۱ بنیان‌ها، بحث از «عقل قرآنی» شد و این‌که به کمک آن عقل بشر متوجه نقش اصل خود در عالم، مطابق نوامیس و سنت‌های عالم می‌شود. خواستم نکته‌ای که به نظرم رسیده است را خدمت شما عرض کنم تا نظر شما را بدانم. عقل زمانه و حاکم بر هستی اگر عقل تکنیک است چون وجود به تعبیر هایدگر به صورت تکنیک آشکار شده است و لازمه زندگی در تاریخی که به سر می‌بریم تکنیکی زندگی کردن است، گریزی از این عقل وجود ندارد هرچند بشر آن عقل را به گشتل کشانده است، و در طول تاریخ بشریت هر بار عقلی به ظهور رسید تا جایی که وقتی ایرانیان با اسلام مواجه شدند متوجه گشتند که این مبانی اسلامی نیاز به عقلی دارد که آن عقل موید همه اصول اسلام باشد، نمی‌دانم اگر فلسفه ارسطویی و فلوطینی وارد جهان اسلام نشده بود ایرانیان چگونه دست به عقلی کردن مبانی اصولی دین می‌زدند، ولی تقدیر اینگونه رقم خورده که عقلی که تاریخ متافیزیک با آن آغاز شد، به دست ایرانیان بیفتد و آنها به این عقل متافیزیک زده جهت بدهند، عقلی که برای اسلام ایرانی که حتماً غیر از اسلام اعراب شبه جزیره حجاز بوده متفاوت است، ایرانیان باید این مبانی را عقلاً به صحنه می‌آوردند و چنین نیز کردند، با این شرایط که عقل به صحنه آمده آنها عقلی بود که از ارسطو و فلوطین به آنها رسیده بود، و همه متفکران اذعان دارند فلسفه‌ای که فارابی آن را اسلامی کرد کاملاً متفاوت با فلسفه یونانی بود، و شاید بتوان گفت ظاهری متافیزیکی و باطنی وجودی داشت، رنگ فلسفه اسلامی نمی‌توانست وجودی نباشد و اسلامی گردد، چون همه اسلام وجودی بود، و به نظرم هرگز فلسفه در جهان اسلام ماهوی نبود، روح متافیزیک ماهوی نگاه کردن است، ولی از فارابی تا صدرا که اوج فلسفه اسلامی بود همه به هستی وجودی نگاه کردند، با این تفاوت که در یک تشکیک تاریخی کم‌کم توانستند از روح متافیزیک خلاص گردند، اما همواره در تاریخ فلسفه اسلامی روح نگاه وجودی بوده و نه موجودبینانه و متافیزیکی، فلسفه در دوران اسلام به معنای عام خودش تا ابن سینا و سهروردی عقل جهان اسلام را تغذیه می‌کرد و جهان تاریخی آن تاریخ با این فلسفه تعقل می‌کرد و فهم جهان بیش از آن نبوده، هرچند که بعد از تهافت الفلاسفه غزالی سهروردی سمت فلسفه و نگاه معقول به هستی را کمی تغییر داد و نتیجه این تغییر چیزی جز کشتن او نبود و جهان اسلام در عین نیاز به فلسفه سهروردی که خواجه نصیرها به آن محتاج بودند نشان داد تحمل اینگونه نگاه وجودی را ندارد، با حاکمیت صفویه و رسمی شدن تشیع دوازده امامی، دیگر حتی عقل سهروردی نیز نمی‌توانست ما را قانع کند که نگاه به هستی تا اینجا متوقف گردد، آنچه که شیعه از اهل البیت به

دست آورده بود چیزی فراتر از عقل سهروردی بود، عقلی که از عالم عقول سینایی رها شده بود و عالم مثال را به عقل جهان اسلام هدیه داد، ولی مثالی که بیش از قوس نزول حرفی برای گفتن نداشت، نظام شیعی ای که پایه گذاری شده بود نیاز به عقلی داشت که شیعه بودن او را به تمام معنا هستی وار نشان دهد، و ملاصدرا قهرمان نمایش چنین عقلی شد که با اصالت وجود تمام تاریخ فلسفه اسلامی و یونانی را زیر و رو کرد، ملاصدرا این بار وجودی به ما نشان داد که تمام روح متافیزیک موجود در فلسفه اسلامی را کشید و ما را وارد تمام هستی کرد، و این همان عقل جامع و قدسی بود که شیعه به دنبال آن بود، تا بتواند پایه های عقلانی شیعه را محکم کند، و مگر اگر امام زمان عقل خود را در این تاریخ می خواست به ظهور در آورد چیزی غیر از عقل صدرایی بود، همان عقلی که خمینی کبیر توانست انقلاب اسلامی را با آن حاکم کند، خمینی ای که خود را مدیون چنین عقلی می دانست و فریاد می زد: «ملاصدرا و ما ادریک ما ملاصدرا؟! او مشکلاتی را که بوعلی به حل آن در بحث معاد موفق نشده بود حل کرده است»، ملاصدرا عالم مثال صعودی را به ما نشان داد و قیامت را برای ما آشکار کرد، اما این سیر وجودی پایان پذیر نیست، زیرا وجود را پایانی نخواهد بود، و عقل جامع تری را انتظار می کشیم، عقلی که یک وجه گم شده آن در تاریخ ما، عقل تکنیک بود و ملاصدرا نتوانست آن را نمود دهد، و تاریخ آن عقل را آشکار کرد، و اگر به گشتل منتهی نشده بود خدا می داند چه تمدنی این دو عقل در کنار هم شکل می دادند! تاریخی شیعی تکنیکی که روح تکنیک آن چنان با عقلانیت شیعی هم رنگ بود که جهان را زیر و رو می کرد. متاسفانه امروز این دو، دو عقل متفاوت و گسسته از هم هستند و دلیل همراه نشدن این دو چیزی جز گشتل نبوده است، آنچه که قرار است در آینده به کنار برود نه عقل تکنیک بلکه گشتل است که همچون حبابی و کفی بر روی طلای ناب نشسته است، لذا تاریخ وقتی به عقل جامع می رسد که این دو عقل بتوانند یکدیگر را پیدا کنند، زیرا تمدن نیازمند به عقل تکنیک است و تمدن اسلامی شیعی آینده نمی تواند بی نیاز از عقل تکنیک باشد، پس نیازمند به عقل جامعی هستیم که در عین غفلت نکردن از وجود، تمدنی به صحنه آورد که عقل تکنیک ذیل آن عقل قدسی فعال باشد، لذا تاریخ آینده چیزی بدون عقل تکنیک نیست، اما این بار این عقل به واسطه گشتل به حجاب نخواهد رفت و انسانی قدسی به صحنه خواهد آمد که عقل تکنیک ابزار تمدن سازی او خواهد بود، بدون اینکه تکنیک همه زندگی او را در بر بگیرد و این بار تکنیک دیگر افسار گسیخته و فرمان ده نخواهد بود بلکه عقل قدسی به او می گوید که کجا برود و خدا می داند این تکنیک تا چه اندازه ما را وسعت می دهد، اعم از وسعت در دنیا تا وسعت در کیهان و وسعت در هستی و وجود. هایدگر درست متوجه شد که غفلت از هستی در تمدن غرب نتوانسته اجازه دهد که آنها از عقل تکنیک درست بهره ببرند، بلکه آنها را گرفتار گشتل نموده است، ما با هایدگر متذکر وجود و غفلتی که در تاریخ متافیزیک بودیم گشتیم، و فهمیدیم چگونه تاریخی به هستی نگاه کنیم، و متوجه شدیم چگونه تاریخ هستی در وجهی به نام تکنیک به ظهور درآمده، وجهی که ملاصدرا نتوانست به ما نشان دهد، و به همین خاطر با صدرا نتوانستیم تمدن سازی کنیم. ولی به تعبیر جنابعالی هایدگر

اجمال دارد ولی با ملاصدرا وجود را تفصیل یافته می‌یابیم، ما وجود اجمالی تفصیلی هر دو را می‌خواهیم، تا تذکر هایدگر به عقل تکنیک را با وجود تفصیل یافته ملاصدرا جمع کنیم و جهان و تمدن آینده را که حتماً شیعی است بسازیم. البته جمع این دو از سنخ جمع دو نفر نیست بلکه جمع در حقیقت واحدی است که عقلی توحیدی در نظام دنیایی را شکل خواهند داد. بی‌اندازه مشتاق رسیدن این دو عقل به یکدیگر هستیم...

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله متذکر نکات خوبی شدید به خصوص که فرمودید: فلسفه فارابی به عنوان فلسفه اسلامی کاملاً متفاوت با فلسفه یونانی است. از عقل صدرايي گفتید و از جامع و قدسی بودن آن. تا آن جایی که حتی بنده معتقدم این عقل با هویت متعالیه‌ای که دارد جامع‌تر از عرفان ابن عربی است با آن همه خوبی‌هایی که آن عرفان در اختیار ما می‌گذارد، ولی حکمت متعالی است که جواب‌گویی بشر امروز و حضور سلوکی اوست. در موضوع عقل تکنیکی که می‌توان گفت تاریخ و عصر حضور وجود است در آخرین منزل به اعتبار آن که به تعبیر هایدگر: «تاریخ چیزی نیست جز اعصار وجود». در اینجا است که می‌توان گفت اگر با حضور اصالت وجود صدرايي در این تاریخ حاضر شویم به خوبی هایدگر را و دغدغه او را می‌فهمیم که روشن کرد چگونه عقل تکنیکی به عنوان حوالت تاریخی این زمانه اصالت دارد و گشتل حجاب آن است، همانطور که فلسفه تحلیلی، حجاب حکمت متعالیه صدرايي. آری! این دو عقل در مواجهه با همدیگر، همدیگر را معنا می‌کنند و این امر مهمی است از آن جهت که یکی از بالا شروع می‌کند و تا آخرین منزل که عین حرکت است، حاضر می‌شود که همان فلسفه اصالت وجود صدرايي است. فلسفه‌ای که ما را تنها در عالم عقول و غیب نگه نمی‌دارد و تا جایی حاضر می‌کند که «بودن»، همان «شدن» است. و دیگر فلسفه‌ای که از پایین شروع کرد و با نگاه وجودی نگرش ما را در پهنه هستی حاضر کرد تا افقی به سوی عالم بالا باشد، و این مائیم و حاضرشدن در مواجهه این دو فلسفه و این دو فیلسوف بزرگ. اجازه بدهید بعضی از جمله‌های هایدگر را از جلد سوم کتابی که در باره نیچه نوشته است، مطرح کنم تا ملاحظه بفرمایید چگونه در مواجهه با هایدگر، می‌توان به صدرا اندیشید و در مواجهه با صدرا، می‌توان به هایدگر فکر کرد. هایدگر در باره هستی می‌گوید: هستی، تهی‌ترین چیز و در عین حال غنی‌ترین است، هم اوست که به همه موجودات، آنچه شناخته شده و آنچه تجربه شده و آنچه ناشناخته است و نخست باید تجربه شود، وجود را عطا می‌کند. هستی یگانه‌ترین چیزی است که دست هیچ موجودی به مقام بلند یگانگی‌اش نرسد. بر ضد هر موجودی که می‌خواهد سر برآورد، همواره باز موجودی هم‌تراز با او قد علم می‌کند. حال هر اندازه می‌خواهد متفاوت باشد. اما هستی را مثل و مانندی نیست، آنچه در تقابل با هستی است، نیستی است، و چه بسا آن نیز خود ذاتاً فقط و فقط تابع هستی است. هستی بدیهی‌ترین چیز است، آنچنان که توجه نداریم که چگونه خستگی‌ناپذیر در فهم آن می‌کوشیم. در عین حال این

بدیهی‌ترین چیز کمتر از همه چیز مفهوم است و به ظاهر حتی قابل فهم نیست. بر چه مبنایی باید آن را بفهمیم؟ خارج از آنچه چیزی وجود دارد که به اتکای آن بتوان برای آن تعریفی به دست آورد؟ دست کم هیچ چیز برای تعریف به دست دادن مناسب نیست، زیرا آن خود نامتعیین و تعین ناپذیر است بدیهی‌ترین چیز با هرگونه مفهوم بودن سر ستیز دارد. هستی بیش از هر چیز کاربرد دارد، ما در هر علمی و در هر موضع‌گیری به آن استناد می‌کنیم. زیرا همه جا در بین موجودات می‌مانیم و با موجودات سر و کار داریم. ما را از هستی بهره‌مندی است اما در عین حال در هر لحظه در ظهور خود نااندیشه می‌ماند. هستی قابل اطمینان‌ترین چیز است که هرگز آرامش ما را با شک و تردید به هم نمی‌زند. گاه ما دچار تردید می‌شویم که آیا این موجود یا آن موجود هست یا نه، اغلب در نظر می‌گیریم که آیا موجود خاصی این گونه است یا آن گونه. هستی، که بدون آن ما درباره موجودات حتی نمی‌توانیم از هیچ نظر تردید رواداریم، این اطمینان را می‌بخشد که در هیچ کجا نمی‌توان قابل اطمینان‌تر از آن یافت. و با این وصف، هستی هیچ بنیاد و زمینه‌ای را به دست ما نمی‌دهد، همچون موجودات - که رو به سوی بتوانیم بنا کنیم و به دامنش آویزیم. هستی نفی نقش چنین بنیادگذاری است، در حقیقت نفی هرگونه بنیادگذاری می‌باشد، ژرف و رازآمیز است. موفق باشید